

ازدواج پژوهی در آیات الهی



هادی اسلامی پناه*

چکیده

بهترین طریق دستیابی به معارف عظیم قرآنی، بررسی موضوعی آیات الهی است؛ به ویژه اگر هم به نحو لغوی و هم محتوایی صورت گیرد. نوشتار حاضر جهت کشف قاموس ازدواج در قرآن، سعی کرده است تمامی آیات مرتبط با ازدواج را، چه از حیث واژگان و چه از حیث محتوا، استقراء کرده و آن‌ها را تحت رنوس مباحث ازدواج فهرست‌بندی نماید. در ذیل این عناوین، برخی از دیدگاه مفسران بیان می‌شود و در موارد اختلافی، اقوال مختلف مورد بررسی قرار می‌گیرند. محورهای اساسی در این پرداخت عبارت است از: معناشناسی نکاح، اهمیت و ضرورت نکاح، منشأ طبیعی ازدواج، آثار و فواید ازدواج، خواستگاری، ملاک‌های انتخاب همسر، احکام مرتبط با ازدواج و سنن جاهلیت در ازدواج.

واژگان کلیدی

قرآن، ازدواج، زوج، همسر، خواستگاری.

* - کارشناس ارشد علوم قرآنی، مدرس مرکز جهانی علوم اسلامی.

قرآن کریم به عنوان عالی‌ترین راهنمای بشر در حیات دنیوی و اخروی و در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها، جامع تمامی نیازمندی‌ها و پاسخگوی همه‌ی سرگشتگی‌هاست. بهره‌مند شدن از این منبع عظیم الهی، مستلزم به‌کارگیری روش‌هایی است که قرآن پژوهان را به طریقه‌ی آسان‌تری به این معارف عظیم متصل نماید. یکی از بهترین روش‌ها، بررسی موضوعی آیات الهی است. نوشتار حاضر در راستای تبیین یکی از مهم‌ترین و سرنوشت‌سازترین مقولات بشری، ازدواج، و با در نظر گرفتن نقش تعیین‌کننده‌ی آن در حیات فردی و جمعی انسان، بر آن است تا با رجوع به دریای بی‌کران معارف قرآنی، آن‌چه را که می‌تواند هدایتگر حقیقت‌طلبان در این مسیر باشد، استخراج نماید؛ در این جهت چندین محور اساسی را در بحث ازدواج از جمله: معناشناسی نکاح، اهمیت و ضرورت ازدواج، منشأ طبیعی ازدواج، آثار و فواید ازدواج، ملاک‌های انتخاب همسر، خواستگاری و... را پیش‌رو قرار داده و آن‌چه از مصحف شریف قرآن در این باره مطرح شده است، (چه از حیث واژگان و چه از حیث محتوا)، با ذکر چندین استناد از مفسرین معروف، بیان می‌دارد.

معناشناسی نکاح

نکاح در لغت به معنی ضم (پیوستن) است و لغت «زواج» به معنای قرین و مقارن از یک جنس، اطلاق شده است. «الزواج يدل علی مقارنة شیئ لشیئ من ذلک» (د. ک. ابن فارس، ۱۳۸۹ق) هم چنین نکاح در اصطلاح عرب، به معنای مختلفی بیان شده است. این واژه هم بر «عقد» و هم بر «وطی» (جماع) اطلاق شده است. از ظاهر بیشتر آیات قرآن، چنین استنباط می‌شود که نکاح به معنی عقد است: «... وانکحوا الایامی منکم...» (نور، ۳۲) «... وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح...» (نساء، ۶)؛ «... ایها الذین آمنوا اذا نکحتم المؤمنات...» (حزاب، ۴۹) اما در بعضی آیات، مقصود از نکاح، وطی است نه عقد؛ از جمله آیه‌ای که در مورد زنان سه طلاقه است: «حتی تنکح زوجاً غیره...» (بقره، ۲۳۰) البته به نحو مستقیم، این نکته از آیه به دست نمی‌آید که مراد از نکاح وطی است؛ بلکه به قرینه‌ی دیگر که از خارج به دست می‌آید، این معنی مراد می‌شود و به ذهن می‌آید.

اهمیت و ضرورت نکاح

از آن جا که غریزه‌ی جنسی مرد جز با برقرار شدن ارتباط جنسی وی با زن ارضانمی شود و زن نیز نمی‌تواند غریزه‌ی جنسی خود را جز توسط مرد اشباع کند و توالد و تناسل جز به طریق ازدواج امکان‌پذیر نخواهد بود، اهمیت و ضرورت نکاح، آشکار می‌شود.

ازدواج امری فطری است و بر آن اساس پایه‌گذاری شده است. داشتن زندگی خانوادگی نیز، امری طبیعی است و بر پایه‌ی نظام خلقت استوار است و همین ازدواج است که پایه و اساس اجتماع را تشکیل می‌دهد؛ زیرا خانواده پایه و اساس جامعه بشری است و بدون ازدواج هرگز خانواده و در پی آن جامعه‌ی بشری تحقق نخواهد یافت. «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا...» (حجرات، ۱۳)

تأکید و ترغیب‌هایی که از ناحیه آیات و روایات در زمینه‌ی ازدواج وارد شده و بر اهمیت و ضرورت آن دلالت دارد، به چند دسته تقسیم می‌شود:

الف - مذمت مجرد ماندن و عدم اختیار همسر؛ بر اساس این نصوص، از مجرد ماندن به شدت نهی شده تا جایی که در اجر و پاداش عمل افراد مجرد و افرادی که دارای همسر هستند، تفاوت زیادی قائل شده است. مقدس اردبیلی در ذیل آیه «فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع» (نساء، ۳) می‌نویسد: «از این آیه فهمیده می‌شود که ازدواج نکردن برای همیشه، کار شایسته و خوبی نیست؛ پس لااقل یک همسر یا کنیز لازم است و این نکته به دست می‌آید که مجرد زندگی کردن مذمت شده و به ازدواج منتهای اهمیت داده شده است.» (مقدس اردبیلی، بی‌تا: ص ۵۱۰)

تأکید قرآن در ضرورت ازدواج، به گونه‌ای است که سفارش شده است، اگر کسی مجرد است و نمی‌تواند با زنان آزاده ازدواج کند، با کنیزان ازدواج کند. «و من لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات المؤمنات فمن ما مملکت ایمانکم...» (نساء، ۲۵)

ب. تأکید بر تشویق و ترغیب دیگران به ازدواج؛ قرآن به مؤمنین دستور می‌دهد زنان و مردان را به همسری یکدیگر در آورید و نگذارید زنان و مردان مجرد باقی بمانند. «وانکحوا الایامی

فصلنامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان

منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم» (تور، ۳۶) آیه مذکور تشویق می کند که وسایل و مقدمات ازدواج دیگران را فراهم کنید؛ خواه زن یا مرد باشد؛ زیرا «انکحوا» به معنی زن دادن و شوهر دادن است. در این زمینه روایات زیادی نیز وارد شده است که به یک نمونه اشاره می شود: «عن ابی عبدالله قال: من زوج اعزباً کان ممن ینظر الله الیه یوم القیامه» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ق: باب ۱۲، ح ۱)

ج - عدم هراس از فقر مالی؛ خداوند متعال می فرماید: «ان یكونوا فقراء یغنهم الله من فضله» (تور، ۳۶) اگر علت ازدواج نکردن فقر باشد، خداوند آن ها را بی نیاز خواهد کرد و به زندگی آن ها نظری خواهد کرد؛ بنابراین هرگز نباید ترس از فقر، مانعی برای ازدواج باشد.

- «عن محمد بن جعفر عن ابیه عن آبائه (ع) قال رسول الله (ص): من ترک التزویح مخافة الفقر فقد ساء بالله عز وجل ان الله عز وجل یقول ان یكونوا فقراء یغنهم الله من فضله» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ق: باب ۱۰، ح ۲)



منشأ طبیعی ازدواج

ازدواج به معنای جمع شدن نر و ماده، اختصاص به افراد بشر ندارد؛ بلکه در مجموعه هستی این قانون حاکم است و انسان ها و افراد بشر جزئی از این مجموعه هستند.

- «و من کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون» (ذاریات، ۴۹)

- «والله جعل لکم من انفسکم ازواجاً و جعل لکم من ازواجکم بنین و حفده» (نحل، ۷۲)

منشأ طبیعی ازدواج را ابتدا می بایست در خلقت زن و مرد، غرائز و کشش های آن دو جستجو کرد؛ بنابراین قبل از هر چیز، خلقت زن و مرد و اختلاف میان این دو و در حقیقت تفاوت های آنان را باید مورد بررسی قرار داد تا مقدمه ای برای بحث عوامل و منشأ طبیعی ازدواج باشد.

در خلقت زن و مرد، به لحاظ گوهر مایه ی اصلی، تفاوت و دوگانگی نیست و هر دو جنس از یک گوهر و ماده آفریده شده اند و دارای یک اتحاد نوعی هستند. «یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها...» (نساء، ۱) «این آیه در مقام بیان حقیقت افراد انسان ها است که با آن همه کثرت که مشاهده می شود، از یک اصل می باشند و از ریشه واحدی منشعب

شده اند.» (طباطبائی، ۱۹۷۲م: ج ۴، ص ۱۳۳۵) اما با وجود اشتراک در گوهر وجودی آن‌ها، دارای تفاوت‌ها و اختلاف‌هایی نیز هستند؛ از جمله آیاتی که در مورد زن و مرد آمده و بیانگر این تفاوت است، به دو آیه ذیل می‌توان اشاره کرد:

- مادر حضرت مریم (س) پس از به دنیا آوردن وی گفت: «... رب آتی وضعتها أنثی و الله اعلم بما وضعت و لیس الذکر کالأنثی...» (آل عمران، ۳۶) عبارت «و لیس الذکر کالأنثی»، مقول قول خداوند متعال است. (طباطبائی، ۱۹۷۲م: ج ۳، ۱۷۰) و به نحو مطلق هم شامل تفاوت‌های جسمی و ظاهری زن و مرد و هم تفاوت‌های روانی و روحی آنان می‌شود.

- «... و قد خلقکم اطواراً» (توح، ۱۴) کلمه اطوار اعام است و شامل مراحل خلقت انسان از خاک و نطفه تا پیری می‌شود؛ هم چنین شامل همه گونه تفاوت و دگرگونی می‌شود و همه‌ی موارد اختلاف را در برمی‌گیرد: اختلاف در ذکورت و آنوئت، رنگ پوست، هیأت افراد و اختلاف و تفاوت در قوت و ضعف (طباطبائی، ۱۹۷۲م: ج ۲۰، ص ۳۲)

قانون خلقت، زن و مرد را طالب یکدیگر قرار داده و آن‌ها را نیازمند به یکدیگر آفریده است. در واقع زن و مرد در خود نواقصی می‌بینند که با ازدواج و در کنار یکدیگر بودن می‌توانند آن نواقص را برطرف کنند و مکمل یکدیگر باشند. برای تحکیم پیوند میان آنان، این تفاوت‌های عجیب جسمی و روحی میان آن‌ها قرار داده شده است. (مطهری، ۱۳۶۹: ص ۲۱۱)

با توجه به مقدمه‌ی فوق، منشأ طبیعی ازدواج را می‌توان تحت چند عنوان مورد بررسی قرار داد:

الف. غریزه جنسی

همه انسان‌ها اعم از زن و مرد در فطرت و باطن خود تمایل به جنس مخالف را می‌یابند و در ذات خود یک نحوه کشش متقابل احساس می‌کنند و از تماس با جنس مخالف، لذت می‌برند. این همان غریزه جنسی است که منشأ طبیعی ازدواج به حساب می‌آید و منشأ گرایش مرد به زن و بالعکس شده است. این گرایش مبتنی بر خلقت زن و مرد است و نیاز به اثبات ندارد؛ زیرا زن و مرد آن را در خود می‌یابند و درک می‌کنند. تکوینیات مرد و زن به گونه‌ای است که گویی این دو

برای هم آفریده شده‌اند؛ نه زن از مرد بی نیاز است و نه مرد از زن و قرآن آن را یک واقعیت و حقیقت می‌داند. «هن لباس لکم و انتم لباس لهن» (بقره، ۸۷)

بنابراین چنان که پیش از این بیان شد، مسیر طبیعی و فطری غریزه‌ی جنسی جز با برقرار شدن ارتباط جنسی با جنس مخالف ارضا نمی‌شود؛ این خود طبیعی‌ترین مسیر است؛ لیکن مسلم است که غریزه جنسی خود به خود راه صحیح ارضا را به انسان نشان نمی‌دهد؛ مثل گرسنگی که انسان آن را احساس می‌کند و با خوردن برطرف می‌شود؛ آن را نیز درک می‌کند؛ اما این که چه چیز بخورد یا چگونه بخورد، دیگر آن را طبیعت گرسنگی بیان نمی‌کند.

قرآن اصل مسأله‌ی شهوت و غریزه جنسی، هم چنین مسیر ارضای آن را که چگونه باید باشد و اینکه کدام مسیر صحیح و کدام یک باطل است، را بیان کرده است.

- «و لو طأ اذ قال لقومه اأتأتون الفاحشة ما سبقکم بها من احد من العالمین انکم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم مسرفون» (اعراف، ۸۱-۸۰)

در این آیه، خداوند متعال اصل غریزه‌ی جنسی را بیان کرده و مسیر انحرافی آن را نیز گوشزد کرده است که تمایل و ارضای شهوت با هم جنس به طور دقیق خلاف مسیر فطرت می‌باشد و از همین جهت به آن‌ها مسرف و تجاوزگر اطلاق کرده است. این مسیر باطل و غیر صحیح در اعمال و ارضای شهوت است.

اما مسیر صحیح ارضای غریزه‌ی جنسی در قرآن کریم، چنین بیان شده است: «والذین هم لفر و جهم حافظون الاعلیٰ ازواجهم او ما ملکتم ایمانهم فانهم غیر ملومین» (مؤمنون، ۵-۶)

بنابراین از آیات فوق چنین استنباط می‌شود:

اولاً، مسیر فطری غریزه‌ی جنسی آن است که با تمتع از جنس مخالف ارضا شود و ارتباط جنسی با هم جنس ممنوع است. ثانیاً، طبق آیه ۵ و ۶ سوره مؤمنون، رابطه با جنس مخالف محدود به آن چیزی است که در چهارچوب قانون و شرع بیان شده است که همان «ازدواج» می‌باشد.

ب - نیاز به سکون و آرامش

انسان‌ها با توجه به زندگی اجتماعی و مادی خویش، دارای مشکلات و مسائل خاص

ازدواج پژوهی در آیات الهی

زندگی خود هستند و چنان چه بخواهند زندگی صحیح همراه بالذات و سعادت داشته باشند، می‌بایست آن نگرانی‌ها، خستگی‌ها و اضطراب‌ها را از سر راه خود بردارند و تبدیل به آرامش و سکون کنند. بر طبق فرموده‌ی قرآن کریم، «الابدکر الله تطمئن القلوب» (ذعد، ۲۸) انسان‌ها نیاز به آرامش دارند.

یکی از عوامل ازدواج، همان نیاز و تمایل انسان‌ها به آرامش و سکون است که در سایه‌ی ازدواج، تحقق پیدا می‌کند. این آرامش و آسودگی از این جانشی می‌شود که این دو جنس، مکمل یکدیگر و مایه‌ی نشاط و پرورش یکدیگر می‌باشند؛ به طوری که هر یک بدون دیگری ناقص است؛ به همین جهت است که به یکدیگر تمایل پیدا می‌کنند تا نواقص خود را برطرف کنند؛ اگر به هم برسند، سکون و آرامش که کمال آن‌ها است، تحقق پیدا می‌کند. (طباطبایی، ۱۹۷۲: ج ۱۶، ص ۱۶۶) این آرامش هم از جهت جسمی و روحی و هم از جنبه‌ی فردی و اجتماعی است و این عدم تعادل روحی و ناآرامی‌های روانی که افراد مجرد با آن دست به گریبان هستند، کم و بیش بر همگان روشن است. (مکارم شیرازی، ۱۳۶۹: ج ۱۶، ص ۳۹۲) خداوند متعال در این رابطه می‌فرماید:

- «هو الذی خلقکم من نفس واحدة و جعل منها زوجها لیسکن الیها...» (اعراف، ۱۸۹)

- و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها...» (روم، ۲۱)

جهت روشن شدن معنای آیه، لازم است واژه‌ی سکون و سکونت از نظر اهل لغت بررسی شود:

«سکن» در لغت، به معنی استقرار و ثبوت است که در مقابل حرکت قرار می‌گیرد و این شامل استقرار و ثبوت مادی و معنوی، ظاهری و باطنی می‌شود و گاه از آن به طمأنینه و رفع اضطراب تعبیر می‌کنند و اگر با «الی» متعدی شود، به معنی اعتماد و اطمینان است. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ج ۵، ص ۱۸۹) «سکن الیه بمعنی مال الیه» و گاهی از آن تعبیر کلی می‌کنند: «السکن کل ماسکنت الیه من محبوب» (ابن فارس، ۱۳۸۹: ج ۳، ص ۱۸۹)

خداوند متعال می‌فرماید: «لتسکنوا الیها» یا «لیسکن الیها» و نمی‌فرماید: «لتسکنوا عندها» یا «لیسکن عندها»؛ زیرا «سکن عنده» سکون جسمی را می‌رساند؛ به جهت این که کلمه «عند» ظرف مکان است و برای اجسام آورده می‌شود؛ اما «سکن الیه» شامل سکون جسمی و روحی

می شود. (زای، بی تاج ۲۵، ص ۱۱۰) از این رو، «لتسکنوا» و «لیسکن» مطلق است و شامل هر گونه آرامش و سکون می شود.

نکته قابل توجه دیگر این است که قرآن علت خلق زن برای مرد و بالعکس را همان سکونت و آرامش بیان می کند و این از تعلیل آیه ی «خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها» به دست می آید. همچنین از دو آیه ی فوق الذکر، این نکته به دست می آید که ازدواج موجب آرامش زن و مرد می شود نه این که فقط زن موجب آرامش و سکونت مرد شود؛ زیرا اولاً در آیه آمده است: «لتسکنوا الیها» و این خطاب است که شامل زن و مرد می شود؛ ثانیاً بر فرض این که آیه ی «لیسکن الیها» فقط شامل مرد شود به دلیل تلازم میان آرامش و سکون، اگر این آرامش در مرد تحقق پیدا کرد، بالتبع برای زن هم آرامش و سکون حاصل می شود.

ج- نیاز به انس و مودت

طبیعت و فطرت افراد بشر اقتضا می کند که انسان ها به صورت دسته جمعی زندگی کنند. برپایه ی همین اصل، انسان ها احساس نیاز به دوستی، محبت و داشتن رابطه با یکدیگر می کنند. این، نیاز روحی و فطری انسان ها به انس و مودت، امری بدیهی است. قرآن کریم می فرماید: این انس و مودت را مادر کانون ازدواج و همسری قرار داده ایم و زن و شوهر را مأنوس و محبوب یکدیگر قرار دادیم؛ «و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودة و رحمة ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون» (ذوم، ۲۱) بر طبق آیه ی فوق مشخص می شود که نزدیکی رابطه میان زن و مرد، فقط از جهت شهوانی نیست، بلکه به سبب مودت و رحمت است و از همین باب مقصود این گونه روایات روشن می شود: «من اخلاق الانبیاء حب النساء.» (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۱۰۰، ص ۲۳۶) «و حب الی من دنیاکم النساء.» (همان، ص ۲۱۸)

در حقیقت، قانون خلقت است که زن و مرد را طالب یکدیگر و علاقه مند به هم قرار داده است؛ اما نه از نوع علاقه ای که انسان به اشیاء دارد و از خود خواهی ناشی می شود؛ یعنی اشیاء را برای خود می خواهد و فدای آسایش خود می کند؛ علاقه زوجیت به این معناست که هر یک از زوجین سعادت و آسایش دیگری را می خواهد و از گذشت و فداکاری درباره ی وی لذت

می برد. (مطهری، ۱۳۶۹: ص ۲۱۱) به همین جهت دیده می شود که گاه میان همسران مسائل شهوی و ارضای غریزه جنسی ممکن نیست (خواه به جهت کهولت سن، مریضی یا غیر آن) اما زندگی شیرین و همراه با محبتی دارند و این دقیقاً به جهت نیاز انسان به انس، رفاقت و دوستی است و احتمالاً از همین باب، بعضی از مفسرین تفاوت میان محبت و رحمت را این چنین تفسیر کرده اند: «محبت در هنگام جوانی و زیبایی است؛ ولی هنگام پیری بیشتر رحمت و عطف است.» (ر.ک. فخر رازی، بی تا: ج ۲۵، ص ۱۱۱؛ مکارم شیرازی، ۱۳۶۹: ج ۱۶، ص ۳۲۵)

از شیخ صدوق در «علل الشرایع» به شکل مستند و در «من لایحضره الفقیه» به شکل مرسل نقل شده است: زرارة بن اعین از حضرت صادق (ع) سؤال کرد: نزد ما مردمی هستند که می گویند خداوند حواریان را از قسمت نهایی دنده چپ آدم آفریده است، آیا این صحیح است؟ امام صادق (ع) فرمود: خداوند از چنین نسبتی منزّه و هم برتر از آن است؛ سپس فرمود: خداوند بعد از آفرینش حضرت آدم، حواریان را به شکل نوظهور پدید آورد؛ حضرت آدم بعد از آگاهی از خلقت حواریان خداوند متعال پرسید: این کیست که قرب و نگاه او مایه ی انس من شده است؟ خداوند فرمود: این حواریان است، آیا دوست داری که با تو باشد و مایه ی انس تو باشد و با تو سخن بگوید و همنشین تو و تابع تو باشد؟ حضرت آدم (ع) گفت: آری پروردگارا! تا زنده ام، سپاس تو بر من لازم است، آن گاه خداوند فرمود: از من ازدواج او را بخواه؛ چون صلاحیت همسری تو را جهت تأمین شهوت دارد و خداوند شهوت جنسی را به وی عطا نمود. (ر.ک. شیخ صدوق، ۱۴۰۱: ج ۳، ص ۲۶۹؛ حسینی بحرانی، ۱۳۳۴: ج ۱، ص ۳۳۶؛ جوادی آملی، ۱۳۶۹: ص ۳۵) از این روایت استفاده می شود که نزدیکی و نگاه آدم (ع) به حواریان، مایه ی انس وی شده است و خداوند نیز همین اصل را پایه ی برقراری ارتباط آن ها با هم قرار داد و این انس انسان، قبل از ظهور غریزه ی شهوت جنسی بوده است. (جوادی آملی، ۱۳۶۹: ص ۳۶)

نکته قابل توجه این است که پیوند دو همسر، پیوندی قراردادی و سببی است؛ با این وجود، در اغلب پیوندها، محبت و علاقه آن چنان به وجود می آید که حتی از علاقه ی نسبی پیشی می گیرد؛ این علاقه و محبت همان چیزی است که آیه «وجعل بینکم مودة و رحمة» بیان می کند و در حقیقت این دو یکی می شوند و این از تعبیر قرآن به «عقدة النکاح» استفاده می شود؛ زیرا در

آیه ی «و لاتعزموا عقدة النکاح حتی یبلغ الكتاب اجله» (بقره، ۲۳۵) زوجیت به «عقده» تشبیه شده است و عقده در لغت عرب به همان گره ای که به دو تکه نخ زده می شود، به شکلی که آن دو تکه نخ یکی می شود، اطلاق می شود. از این رو، زن و شوهر با عقد نکاح در واقع یکی می شوند. (طباطبایی، ۱۹۷۲م؛ ج ۲، ص ۲۴۴)

از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که بعد از جنگ احد به دختر جحش فرمود: دایی تو، حمزه شهید شد. گفت: «انا لله و انا الیه راجعون»؛ من اجر این مصیبت را از خدا می خواهم. سپس پیامبر (ص) فرمود: برادرت نیز شهید شد؛ بار دیگر همان جملات سابق را تکرار نمود؛ اما همین که خیر شهادت همسرش را به او داد، دست بر سر گذاشت و فریاد کشید. پیامبر (ص) فرمود: «نعم ما یعدل الزوج عند المرأة شیء»؛ «بله، در نزد زنان چیزی و یا کسی جای همسر را نخواهد گرفت.» (ذک، عروسی حویزی، بی تا؛ ج ۴، ص ۱۷۴؛ مکارم شیرازی، ۱۳۶۹؛ ج ۱۶، ص ۴۷)

د. میل به تداوم وجود خویش

از دواج منشأ بقای نسل و حفظ نوع بشری است و همین میل انسان به فرزند داشتن و حب بقا، می تواند منشأ طبیعی از دواج باشد و این میل و علاقه، میلی فطری و طبیعی است که هر فردی آن را احساس می کند. البته اغراض و اهداف دیگری نیز می تواند آن را تقویت کند که در میان انسان ها مختلف و متفاوت است. به عنوان نمونه، در جوامع عشیره ای، وجود فرزند زیاد منشأ قدرت به حساب می آید؛ گروهی دیگر، فرزند را جهت دستگیری در ایام پیری و... می خواهند؛ اما اصل فرزند داشتن، به این جهت مطلوب است که دنباله ی وجود خود انسان تلقی می شود و در جهت تمایل به بقا و حیات خویشتن است. آدمی فرزند را مرتبه ی نازله از وجود خویش تلقی می کند و بقای آن را بقای خود می داند.

بنابراین، با وجود انگیزه های مختلف برای طلب فرزند، یک میل فطری هم که میلی اصیل و مطلوب است وجود دارد و خواست مستقل فطری به آن تعلق می گیرد.

قرآن کریم، زناشویی را تنها وسیله ی حفظ نسل و بقای نوع انسان و داشتن فرزندان صالح معرفی کرده است. «والله جعل لکم من انفسکم ازواجاً و جعل لکم من ازواجکم بنین و حفلة»

ازدواج پژوهی در آیات الهی

(تحرل، ۷۶) یکی از صفات عبادالرحمن این است که از خداوند متعال می‌خواهند که به آن‌ها فرزندان صالح بدهد «والذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا وذریاتنا قرّة‌اعین واجعلنا للمتّقین اماماً» (فرقان، ۷۶) عشق و علاقه زکریا به فرزند نیکو و صالح داشتن، حکایت از یک میل فطری و ذاتی به داشتن فرزند می‌کند: «هنالک دعا زکریا ربه قال رب هب لی من لدنک ذریة طیبه انک سمیع الدعاء» (آل عمران، ۳۸)

از جمله موارد اثبات مطلوبیت فرزند و فطری بودن آن، این نکته است که انسان‌هایی که از داشتن فرزند محروم هستند، در صدد برمی‌آیند که برای خود فرزند خوانده‌ای فراهم کنند. قرآن در این زمینه بیانی دارد که به آن اشاره می‌شود: کسی که یوسف (ع) را در مصر خرید، به همسرش سفارش او را کرد و گفت: «اکرمی مثواه عسی ان ینفعنا او نتخذہ ولدأ...» (یوسف، ۲۱) از این جمله چنین استفاده می‌شود که عزیز مصر فرزندی نداشت و در اشتیاق فرزند به سر می‌برد، هنگامی که چشمش به این کودک زیبا و برومند افتاد، دل به وی بست که جای فرزند او باشد.

آثار و فواید ازدواج

آثار و فواید فردی و اجتماعی بر ازدواج مترتب است که در پرتو این آثار هم فرد و هم جامعه سعادت‌مند می‌شود؛ از این رو جهت روشن شدن ارزش و منزلت ازدواج، اشاره‌ای گذرا به فواید و آثار مستقیم ازدواج می‌شود:

الف - حفظ از تباهی و فساد

همان‌طور که پیش از این بیان شد، یکی از غرایز انسان، غریزه‌ی شهوت است که از قوی‌ترین غرایز به حساب می‌آید. به این غریزه و ندای فطرت می‌بایست پاسخ مناسب داده شود و پاسخ مناسب به این غریزه این است که ارضای آن در یک چارچوب و محدوده‌ی خاصی صورت گیرد و این محدوده، همان ازدواج است که موجب حفظ از گناه و فساد می‌شود. اینک به برخی از مستندات این مطلب در آیات قرآن کریم اشاره می‌شود:

۱- در داستان قوم لوط آمده است: وقتی که فرستادگان الهی وارد خانه حضرت لوط شدند،

قوم وی اطراف خانه‌ی او جمع شدند و از حضرت لوط درخواست کردند که آن فرستادگان را تحویل دهد تا به مقصود خود برسند. حضرت لوط در پاسخ آن‌ها فرمود: «... یا قوم هوّلاء بناتی هن اَطهر لکم فاتقوا الله ولا تُخزون فی ضیعی...» (هود، ۷۸)

با توجه به سابقه‌ی این قوم، آن‌چه که لوط پیامبر به آن‌ها پیشنهاد کرد، مسأله ازدواج دختران خود با آن‌ها بود و این‌که غریزه‌ی جنسی آن‌ها در یک ضابطه و محدوده‌ی خاص تأمین گردد؛ نه این‌که دختران خویش را بدون عقد نکاح در اختیار آن‌ها قرار بدهد؛ زیرا اولاً، وقتی که فرمود: «هوّلاء بناتی هن اَطهر لکم»، این‌ها دختران من برای شما باشند و موجب طهارت شما هستند و در آن‌ها طهارت، پاکی و عفاف است، این هرگز سازگاری ندارد به این‌که گفته شود دختران خود را بدون ازدواج و نکاح در اختیار آن‌ها قرار دهد؛ زیرا این دیگر سفاح و زنا به حساب می‌آید و در زنا و سفاح هرگز طهارت و پاکی نیست. «ولا تقرّبوا الزّنا انه کان فاحشاً و ساء سیبلاً» (سراء، ۳۶) ثانیاً، مقصود حضرت لوط از این گفتار، نشان دادن راه علاج فساد و تباهی است که به آن مبتلا گشته‌اند و این از مقام پیامبران به دور است که علاج فساد را به فساد دیگر و راه باطل را به باطلی دیگر نشان دهد و راه علاج لواط را با زنا بیان کند. (طباطبایی، ۱۹۷۲م: ج ۱، ص ۳۳۹) ثالثاً، ممکن نیست که مقصود حضرت لوط از جمله‌ی «هوّلاء بناتی هن اَطهر لکم»، ازدواج دختران خود نباشد؛ زیرا لازم می‌آید پیامبری که معصوم است، امر و تشویق به منکر و فحشا کرده باشد و این با عصمت انبیا سازگار نیست. رابعاً، اگر مراد از «هوّلاء بناتی هن اَطهر لکم» ازدواج آن‌ها نباشد، دیگر دنباله‌آیه که می‌فرماید: «فاتقوا الله» معنی ندارد؛ زیرا در زنا، تقوای الهی تحقق ندارد و اگر برای دفع رسوایی و ننگ از خود باشد، همان جمله «ولا تخزون فی ضیعی» کافی بود و دیگر نیازی به فاتقوا الله نبود.

بنابراین، آن‌چه که از مجموع این بیان‌ها در رابطه با آیه استفاده می‌شود، این است که ازدواج موجب پاکی و طهارت و دوری از فساد، گناه، پلیدی و ناپاکی است.

۱- فرستادگان الهی، مأمورین عذاب قوم لوط بودند که به صورت جوانانی زیبا منظر مجسم شده بودند و قوم لوط حرص شدیدی داشتند بر این‌که با این‌گونه جوانان مرتکب عمل فحشا شوند. از این جهت، قوم لوط به طرف میهمانان لوط هجوم آوردند و انگیزه‌ی آنان از این هجوم همان عادت زشتی بوده که فاسقان قوم به گناه و فحشا داشته و خواسته‌اند آن عمل زشت را با میهمانان لوط انجام دهند. (ز.ک. طباطبایی، ۱۹۷۲م: ج ۱، صص ۵۰۵-۵۰۶)

ازدواج پژوهی در آیات الهی

۲- آیه‌ی دیگر در مورد زنان مطلقه است که می‌فرماید: اگر خواستند با همسر مورد علاقه خود ازدواج کنند، مانع ازدواج آن‌ها نشوید؛ زیرا موجب پاکی و رشد شما است.

«و اذا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضِلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ شَأْنُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (بقره، ۲۳۲) آیه‌ی مبارکه نهی می‌کند کسانی را که مانع ازدواج زنان مطلقه پس از اتمام عده می‌شوند و سپس در انتهای آیه می‌فرماید: این عدم منع از ازدواج، موجب پاکی و رشد برای شما است.

«از آیه‌ی فوق این نکته به دست می‌آید که ازدواج عامل تقویت توحیدخواهی بر مبنای فطرت می‌شود و بر اساس آن همه‌ی فضایل رشد می‌کند و هم چنین ملکه عفت و حیا به وجود می‌آید؛ رشد می‌کند و موجب پاکدامنی و طهارت می‌شود و از این که توجه به اجانب بشود، حفظ می‌کند.» (ذ.ک. طباطبایی، ۱۹۷۲: ج ۲، ص ۲۳۹) اگرچه آیه در خصوص زنان است و بر همین اساس «ازکی لکم و اطهر» فرموده است، اما همین بیان در مورد مردان نیز می‌آید؛ زیرا این دو از هم جدا نیستند؛ پس اگر ازدواج موجب پاکدامنی زن و عدم توجه وی به اجانب می‌شود، همین طور در مرد هم موجب عفت و پاکی و عدم توجه به اجنبیه می‌شود. پس قرآن مرد و زن را وابسته به یکدیگر می‌داند: «احلٌ لکم لیلۃ الصّیام الرّفث الی نسائکم هنّ لباس لکم و انتم لباس لهنّ...» (بقره، ۱۸۷) با آن که به جمله‌ی «هنّ لباس لکم و انتم لباس لهنّ» نیازی نبوده و در مقام بیان آن نبوده است، اما طرح آن، حقیقت و واقعیتی را بیان می‌کند و آن این است که اصل نیاز این دو جنس به همدیگر، امری مسلم و حقیقتی انکارناپذیر است. هم چنین، بیانگر این مطلب است که زن و مرد هر یک در محدوده‌ی ازدواج موجب ممانعت دیگری از متابعت فجور و اشاعه‌ی آن بین افراد نوع انسانی می‌شود و در واقع هر یک برای دیگری پوشش و لباسی است که عیوب و زشتی‌های دیگری را می‌پوشاند. (طباطبایی، ۱۹۷۲: ج ۲، ص ۴۴)

امام صادق (ع) در این زمینه روایتی را از پیامبر (ص) نقل می‌کند: «اذا جاءکم من ترضون خلقه و دینه فزوجه و الا تفعلوه تکن فتنه فی الارض و فساد کبیر» این روایت، حکایت از این مطلب دارد که اگر ازدواج تحقق پیدا نکند و در میان مردم گرایش به ازدواج کم شود، موجبات فساد و

تباهی و فتنه فراهم می آید. (ر.ک. حر عاملی، ۱۴۰۹ق، کتاب النکاح، باب ۲۸)

ب - بقای نسل و نوع انسان

تولید نسل مطابق با طبیعت انسان و مراد خداوند متعال است.

- «والله جعل لكم من انفسكم ازواجاً وجعل لكم من ازواجکم بنین و حفده و رزقکم من

الطیبات اقبالباطل یؤمنون و بنعمهالله هم یکفرون.» (نحل، ۷۲)

خداوند زن و مرد را از یک جنس قرار داد و از آن ها فرزندان و نوه ها قرار داد و این خود یکی از بالاترین نعمت های خداوند متعال است؛ زیرا به طور فطری و تکوینی، اساس و بنیه ی جامعه ی بشری بر آن بنا گذاشته می شود و از آن است که تعاون، همیاری و هم زیستی بر می خیزد و اگر انسان این رشته و ارتباط تکوینی بین زن و مرد را از هم جدا کند و از آن دوری کند، هر آینه جامعه بشری از میان رفته و از هم گسسته خواهد شد و در واقع به هلاکت و نابودی انسان منجر خواهد شد. (طباطبایی، ۱۹۷۲م: ج ۲، ص ۲۱۴)

- «نساتکم حرث لكم فاتوا حرثکم انی شئتم و قدموا لانفسکم...» (نقره، ۲۲۳)

خداوند از زنان به عنوان کشتزار و از مردان به عنوان کسی که بذر در اختیار دارد و آن را می کارد، یاد کرده است که ثمره ی آن فرزند خواهد بود که جمله «و قدموا لانفسکم» بیانگر آن است. از آن جا که هدف از خلقت انسان، عبادت باری تعالی است: «و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون» (ذاریات، ۵۶) بقای نسل صالح منجر به ابقای ذکر خداوند و یاد پروردگاری می شود. «... و نکتب ما قدموا و آثارهم» (یس، ۱۲) و ثواب و خیر پدر و مادر هم به فرزندان صالح و هم به آباء آن ها می رسد. (ر.ک. طباطبایی، ۱۹۷۲م: ج ۲، ص ۲۱۴)

دعای عباد برای داشتن فرزند صالح و نیکو: «... ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرّة اعین و اجعلنا للمتقین اماما» (فرقان، ۷۴) و دعای حضرت زکریا در دو آیه ی ذیل، بیانگر نیاز فطری انسان به فرزند و البته فرزند صالح و نیکو است: «هنالک دعا زکریا ربه قال رب هب لی من لدنک ذریة طیبه انک سمیع الدعاء» (آل عمران، ۳۸) «... فهب لی من لدنک ولیاً یرثنی و یرث من آل یعقوب و اجعله رب راضیاً» (مریم، ۵۶-۵۷)

ازدواج پژوهی در آیات الهی

بنابراین، در آیاتی که بعضی از انبیا مثل حضرت زکریا (ع) و حضرت ابراهیم (ع) درخواست فرزند از خداوند کرده اند، همه این ها علاوه بر آن میل فطری و طبیعی، بر این دلالت دارد که داشتن فرزند صالح نیز شرط است.

ج - تأمین آرامش و آسایش

فطرت و طبیعت انسان، احساس نیاز به آسایش، آرامش جسمی و روحی و انس و مودت دارد و آن را فقط در کانون گرم و صمیمی خانواده جستجو می کند و به واسطه ی ازدواج است که غریزه ی سرکش شهوت آرام می گیرد و آسایش جسم و روح تحقق پیدا می کند. «و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودةً و رحمةً ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون» (دوم، ۲۱) لذا اگر در سایه ی ازدواج، زن و مرد احساس آرامش و آسایش فکر و جسم کنند و بین آن ها انس و مودت برقرار شود، این ازدواج با ثبات خواهد بود و هرگز متزلزل نخواهد شد.

«امام صادق (ع) فرمود: پنج صفت است که هر کس یکی از آن ها را نداشته باشد، همواره زندگی او با نقص و عقل او با کمی و فکر او مشغول خواهد بود. اول، سلامتی؛ دوم، امنیت؛ سوم، روزی فراوان؛ چهارم، مونس و هم فکر؛ از امام سؤال کردم مونس و هم فکر کیست؟ حضرت فرمود: همسر شایسته...» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق: کتاب النکاح، باب ۱۴، مقدمات النکاح، ج ۷)

د - سعادت‌مندی جامعه

هریک از افراد بشر، وقتی که به حد رشد و بلوغ رسید، در خود میل غریزی و فطری نسبت به جنس مخالف احساس می کند و می بایست این تمایل طرفینی که همان غریزه ی جنسی است، به شکل مطلوب و قابل قبولی ارضا شود؛ این جا است که نیاز انسان به تشکل اجتماع که همان خانواده است، احساس می شود؛ از این رو، جامعه ای سعادت‌مند می شود که رابطه جنسی و توالد و تناسل در آن منظم و بر پایه ی صحیح استوار باشد. جامعه ای که روابط جنسی در آن آزاد و بی قید و شرط باشد و بی بندوباری در آن حاکم باشد، همیشه با فساد و تباهی دست به گریبان خواهد بود. هسته مرکزی جامعه، خانواده است؛ جامعه ای که افراد آن از تشکیل خانواده و قبول

مسئولیت های آن شانه خالی کنند، روی خوشبختی و ترقی را نخواهد دید. فرزندان ناشی از نکاح و تربیت شده در خانواده هستند که می توانند در گرداندن چرخ های اجتماع و بهسازی اجتماعی و اقتصادی بدان ها امید بست. فرزندان ناشی از روابط نامشروع و آزاد، اغلب از تربیت صحیح محروم و عناصر بزهکار و سربار جامعه اند (ک. صفایی، ۱۳۷۰: ص ۲۷) و از آن جا که هرگز طعم محبت گرم خانواده را نچشیده اند، همیشه همراه با عقده و کینه زندگی خواهند کرد. همین امور باعث تزلزل جامعه و نهایتاً انحراف و سقوط آن خواهد شد.

«ولا تقریبا الزاناه کان فاحشة و ساء سبیلا» (اسراء، ۳۴) اگر به جای ازدواج، سفاح و زنا میان جوامع حاکم شود، امراض گوناگون جسمی و روحی در جامعه رایج می شود و عفت، پاکی و صداقت رخت برمی بندد و به هرج و مرج، نابودی جامعه و سعادت بشری خواهد انجامید.

ه- توسعه اقتصادی

وضعیت معیشتی و رفاه اقتصادی، در زندگی خانوادگی، دارای نقش مهمی است. تأمین مقدمات ازدواج و فراهم کردن وسائل زندگی زناشویی از قبیل خوراک، پوشاک، مسکن و برخی مسائل تشریفاتی که نقش اساسی در تشکیل خانواده ندارد، موجب شده است که عده ای زیر بار مسئولیت زندگی زناشویی در سنین جوانی نروند.

اسلام و قرآن این نگرش را صحیح نمی داند؛ بلکه توسعه ی معیشتی را پس از ازدواج به واسطه تلاش و برکت همراه آن، تضمین کرده است. «وانکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و امانکم ان یکونوا فقراء یعنهم الله من فضله و الله واسع علیم.» (تور، ۳۲) بر طبق آیه ی مبارکه، فقر و بی چیزی مانعی در جهت تشکیل خانواده نمی باشد؛ زیرا، خداوند در پرتو ازدواج برکت و بی نیازی عطا می کند. معمولاً فردی که خانواده تشکیل می دهد، به زندگی و فعالیت های اقتصادی علاقه بیشتری نشان می دهد؛ بیشتر کار می کند و درآمد بیشتری است تا بتواند رفاه خانواده ی خود را به نحو احسن تأمین کند و این در توسعه معیشتی اقتصادی خانواده و کشور مؤثر خواهد بود. (صفایی، ۱۳۷۰: ص ۹) البته قابل ذکر است، آن چه که قرآن بیان می کند، بی نیاز شدن زن و مرد است و این با توجه به معنی غنابه دست می آید. ازدواجی که همراه

از دواج پژوهی در آیات الهی

با ایمان و تقوی باشد، خداوند به آن برکت، تلاش و روزی پرتمر می دهد: «و من یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب...» (طلاق، ۳)

در این رابطه به بعضی روایات اشاره می شود:

- «عن ابی عبدالله (ع) قال جاء رجل الی النبی (ص) فشکا الیه الحاجه فقال، تزوج فتزوج فوسع علیه»، «امام صادق (ص) فرمود: مردی نزد پیامبر (ص) آمد و از تهی دستی شکایت کرد: پیامبر (ص) فرمود: ازدواج کن. آن مرد ازدواج کرد و گشایشی در زندگی او پدید آمد.» (کلبی، ۱۴۰۱: ج ۵، ص ۳۳۰)

- از مردم پیامه شخصی به نام جویر مسلمان شد. مردی کوتاه قامت، بدقیافه و زشت منظر بود؛ پیامبر (ص) روزی نگاه مهربان و دلسوزانه ای به وی کرد و فرمود: «لو تزوجت امرأة فعففت بها فرجک و اعانتک علی دنیاک و آخرتک»، «اگر همسر اختیار می کردی، سبب گشایش و حفظ تو می شد و کمکی برای دنیا و آخرت تو بود.» (حر عاملی، ۱۴۰۹: کتاب النکاح، باب ۲۵، ح ۱) عبارت «اعانتک علی دنیاک و آخرتک» کمک به زن و مرد در توسعه اقتصادی خانواده و دیگر امور مربوط به زندگی خانوادگی را اشاره می کند.

- «عن ابی عبدالله (ع) قال: الرزق مع النساء و العیال» (همان: باب ۱۱، ح ۴)

- «قال رسول الله (ص): اتخذوا الأهل فانه أرزق لکم» (همان)

ملاک های انتخاب همسر

با توجه به اهمیتی که همسرگزینی در زندگی دارد و آثاری که بر آن مترتب است، می بایست برای اتخاذ همسر، ملاک هایی باشد تا بر آن مبنا، انتخاب صورت گیرد. ملاک های مورد نظر قرآن و سنت به عبارت ذیل است:

الف - ایمان و اعتقاد دینی

بر خوردار بودن از ایمان دینی، یکی از مهم ترین شرایط انتخاب همسر است. زن و مرد می بایست در بعد دینی، هم فکر و هم عقیده باشند و اگر یکی از آن ها مشرک باشد، عقد ازدواج

آن‌ها باطل خواهد بود. قرآن صراحتاً این مطلب را بیان می‌کند: «ولا تنكحوا المشركات حتی یؤمننَّ وُالْاَمةَ مؤمنة خیر من مشرکة ولو اعجبکم ولا تنكحوا المشركین حتی یؤمنوا و لعبد مؤمن خیر من مشرک ولو اعجبکم اولئک یدعون الی النار واللہ یدعوا الی الجنة و المغفرة باذنه و یبین آیاته للناس لعلهم یتذکرون.» (نقره، ۲۲۸)

از آن‌جا که ازدواج بهترین، بالاترین و قوی‌ترین رابطه بین دو انسان و بین دو جنس مخالف است، (قطب، ۱۴۰۰ق: ج ۱، ص ۲۲۸) بر همین اساس، این دو نفر می‌بایست از جهت قلبی و روحی یکی باشند و این امر امکان‌پذیر نیست، مگر این‌که به لحاظ فکری و عقیدتی یکی باشند؛ زیرا مذهب، عقیده و فکر، مؤثرترین عامل در نفوس، افکار، قلوب و اعمال افراد است.

خداوند متعال، در آیه‌ی فوق حکمت حرمت ازدواج با مشرکان را چنین بیان می‌کند: «اولئک یدعون الی النار» مسیر مشرک مسیری انحرافی است که به ظلمت، تباهی و جهنم ختم می‌شود. در مقابل، مسیر افراد مؤمن، بهشت، رحمت، مودت و غفران است: «واللہ یدعوا الی الجنة و المغفرة باذنه» در این جا دعوت و مسیر خداوند، همان دعوت و مسیر افراد مؤمن است؛ به جهت این‌که تمام شئون زندگی مؤمنین در مسیر خداوند متعال است. (طباطبایی، ۱۹۷۲م: ج ۶، ص ۲۰۵) از آن‌جا که مسیر افراد مؤمن با مسیر افراد مشرک، تفاوتی اساسی و فاحش دارد، این اختلاف عقیده و مذهب هرگز بایگانگی و وحدتی که در ازدواج مطرح است، جمع نخواهد شد. آیه‌ی «لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمنن...» به طور صریح حرمت ازدواج با مشرک را می‌رساند. در این‌که مرد مسلمان یا زن مسلمان حق ندارد با مشرک ازدواج کند، بحث و اختلافی نیست؛ اما مسأله‌ی مورد اختلاف، این است که آیا «مشرک» شامل اهل کتاب نیز می‌شود یا خیر؟ از ظاهر برخی آیات، این مطلب به دست می‌آید که مشرک غیر کافر است و شامل اهل کتاب نمی‌شود که بر چندین مورد می‌توان استناد کرد:

۱- در چندین آیه مشرکین و اهل کتاب در کنار هم ذکر شده‌اند و عطف بر یکدیگر شده‌اند و این خود نشانه دوگانگی آن‌ها است.

- «ما یؤد الذین کفروا من اهل الکتاب و لا المشرکین...» (نقره، ۱۰۵)

- «لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین منفکین حتی تأتیهم البینه» (بینه، ۱)

از دواج پژوهی در آیات الهی

- «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا» (مائده، ۸۲)

- «انَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ» (بینه، ۶)

- «انَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا...» (حج، ۱۷)

۲- از آیات قرآن استفاده می شود که اهل کتاب برای خداوند شریک قائل نبودند و به اصل نبوت و معاد اعتقاد داشتند و آن ها را می پذیرفتند. «قل یا اهل کتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرك به شیئا...» (آل عمران، ۶۴)؛ «وقالوا لن یدخل الجنة الا من کان هوداً او نصاری...» (بقره، ۱۱۱)؛ «فلما أحس عیسی منهم الکفر قال من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله اماناً بالله و اشهد باننا مسلمون ربنا اماناً بما أنزلت و اتبعنا الرسول فاکتبتنا مع الشاهدين» (آل عمران، ۵۲-۵۳)

۳- در رابطه با جنگ و جهاد، نسبت احکام مشرکین با اهل کتاب متنوع و مختلف است؛ قرآن کریم درباره جنگ با مشرکین می فرماید: «فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و خذوهم و احصروهم...» (توبه، ۵)؛ اما نسبت به اهل کتاب می فرماید: «قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون». (توبه، ۲۹)

این گونه آیات، تفاوت مشرکین با اهل کتاب را می رسانند و این که مشرک شامل اهل کتاب نمی شود؛ اگرچه همگی در کفر شریک هستند؛ به دلیل این که کفر دارای مراتب است؛ مرتبه ی بالا و صورت عملی آن، همان شرک به خداست و مرحله ی نازل آن، یهودیان و مسیحیان هستند و مرحله نازل تر آن کسی است که منکر ضروری از اسلام یا تارک آن باشد؛ مثل تارک حج که به آن کفر اطلاق شده است. «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعِ اِلَيْهِ سَبِيلاً وَ مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (آل عمران، ۹۷)؛ این جا مراد این نیست که تارک حج کافر است؛ بلکه مراد فاسق بودن

۱- شریک گرفتن مراتب مختلفی از نظر ظهور و خفا دارد؛ همان طور که کفر و ایمان هم از این نظر دارای مراتبند؛ مثلاً اعتقاد به این که خدا تو یا بیشتر است، شرکی ظاهر است و از این شرک، کمی پنهان تر شرکی است که اهل کتاب دارند و برای خداوند فرزند قائلند و به ویژه مسیح و عزیز را پسران خدا می دانند ولیکن این باعث نمی شود که کلمه ی مشرک بر آنان اطلاق شود، همچنان که اگر مسلمانی نماز یا واجبی دیگر را ترک کند، به آن واجب کفر ورزیده، ولی کلمه کافر به وی اطلاق نمی شود. (ر. ک. طباطبائی، ۱۹۷۲م، ج ۲، ص ۳۰۳)

اوست؛ یعنی کافر به حج است.

آیه ای که جواز نکاح مردان مسلمان را با زنان اهل کتاب می رساند، بدین قرار است: «الیوم احل لكم الطيبات و طعام الذين اتوا الكتاب... والمحصنات من الذين اتوا الكتاب من قبلکم اذا آتیتموهن أجورهن... و من یکفر بالايمان فقد حبط عمله و هو فی الآخرة من الخاسرين» (مائدة، ۵). جمله ی «والمحصنات من الذين اتوا الكتاب من قبلکم» عطف بر «الیوم احل لكم» است و این جواز نکاح با زنان اهل کتاب که پاکدامن و عقیف هستند را می رساند. به این آیه اشکال شده است که این آیه به آیه «ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمنن» نسخ شده است. بنابراین، حکم آیه ی سوره مائده که جواز ازدواج با زنان اهل کتاب می باشد، نسخ شده و حکم حرمت باقی می ماند و یکسری از روایات نیز، همین بیان را در حرمت ازدواج با زنان اهل کتاب تأیید می کند.

در جواب می توان گفت که اولاً، آیه سوره مائده که می فرماید: «الیوم احل لكم... والمحصنات من الذين اتوا الكتاب من قبلکم»، سیاق آیه و آیات قبل از آن، سیاق امتنان و تخفیف است و در مقام بیان این امر است و این را می توان از تفکر در آیات به دست آورد؛ بنابراین در این مقام، دیگر با نسخ سازگار نخواهد بود. ثانیاً، با توجه به مطالبی که در مورد عدم شمول شرک به اهل کتاب بیان شد، اصولاً آیه ی «ولا تنکحوا المشرکات...» و آیه ی «والمحصنات من الذين اتوا الكتاب»، در ارتباط با یکدیگر نیستند تا این که ناسخ و منسوخ باشد؛ زیرا ثابت شد که مشرک شامل اهل کتاب نمی شود و ناظر به یکدیگر نیستند تا نسخی بشود. ثالثاً، طبق روایاتی که سند آن ها نیز صحیح است، سوره ی مائده آخرین سوره ای بوده است که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد؛ در حالی که سوره بقره در مدینه بعد از هجرت نازل شد و بنابراین نمی تواند اول ناسخ باشد، سپس منسوخ بیاید. (طباطبایی، ۱۹۷۶، ج ۲، ص ۲۰۶-۲۰۷) برای نمونه به چند روایت که دلالت دارد بر این که سوره ی مائده، آخرین سوره ای بوده است که بر پیامبر (ص) نازل شد و در آن منسوخ نیست، اشاره می شود:

- «عن امیر المؤمنین (ع) قال کان القرآن ینسخ بعضه بعضاً و انما یؤخذ من رسول الله (ص)

بآخره و کان آخر ما نزل علیه سورة المائده نسخت ما قبلها و لم ینسخها شیء» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۹۲،

ص ۲۷۴)

- «قال رسول الله (ص) ان سورة المائدة آخر القرآن نزولاً فاحلوا حلالها و حرموا حرامها»

(سیوطی، ۱۴۰۳: ج ۲، ص ۲۵۲)

- عن علی (ع)... انما نزلت المائدة قبل ان يقبض رسول الله بشهرين او ثلاثة» (حر عاملی، ۱۴۰۹:ق:

کتاب الطهارة، ح ۱)

اشکال مطرح شده ی دیگر این است که آیه ی مذکور در سوره ی مائده با آیه ۱۰ سوره ممتحنه که می فرماید: «ولا تمسکوا بعصم الکوافر» تنافی دارد؛ زیرا این آیه ناسخ آیه سوره ی مائده است؛ بنابراین، نمی توان حکم به جواز ازدواج با اهل کتاب کرد.

در جواب می توان گفت که اولاً، تنافی بین دو آیه نیست و آیه سوره ی ممتحنه نمی تواند ناسخ باشد؛ زیرا در سوره ممتحنه صحبت از زنان و مردانی است که کافر بودند و سپس مرد مسلمان می شود و با توجه به شرایط خاص زمان، پیامبر (ص) دستور می دهد که یا باید از زنان خود جدا شوند یا زنان آنان نیز مسلمان شوند و جهت ابتدایی در کار بوده است. ثانیاً، آیه ی سوره مائده همان گونه که توضیح داده شد، در مقام امتنان و تخفیف است و این با نسخ سازگار نیست؛ زیرا سیاق این آیات حکم تخفیف بر مسلمین را می رساند و این با نسخ شدن صحیح نمی باشد. ثالثاً، سوره ی ممتحنه در مدینه و قبل از فتح مکه نازل شد، اما سوره مائده آخرین سوره ای بود که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد (معرفت، ۱۳۶۶: ج ۶، ص ۳۴۰) و بنابراین نمی تواند این مطلب صحیح باشد؛ چرا که لازمه ی آن این است که اول ناسخ باشد و سپس منسوخ بیاید و این محال است.

در مجموع به این نکات اشاره می شود:

۱- در آیه سوره مائده که خداوند متعال می فرماید: «الیوم احل لکم... والمحصنات من الذین اتوا الکتاب...»، فقط ازدواج مردان مسلمان با زنان اهل کتاب را بیان می کند و جواز آن را فقط در این صورت می رساند؛ نه ازدواج زنان مسلمان با مردان اهل کتاب را؛ زیرا به طور قطع آیه این صورت را بیان نمی کند و حرمت این قسم از ازدواج با اهل کتاب مسلم است.

۲. روایاتی که در زمینه ازدواج با زنان اهل کتاب وارد شده است، صرف نظر از بحث سندی آن ها دلالت قاطع بر حرمت ازدواج با آن ها ندارند؛ زیرا روایات وارد در این زمینه به چند دسته

تقسیم می شوند: (نک. حر عاملی، ۱۴۰۹ق: کتاب النکاح)

- دسته ای از روایات بیانگر این مطلبند، آیه ای که جواز را می رساند: «والمحصنات من الذین اوتوا الكتاب من قبلکم» با توجه به آیه ی «ولاتنکحوا المشرکات» یا آیه «ولاتمسکوا بعصم الکوافر» نسخ شده است؛ اما با بیانی که در زمینه نسخ مطرح شد، وضع این دسته از روایات معلوم است.

- دسته ای دیگر از روایات شامل کلماتی نظیر ما احب و امثال آن است که از آن ها کراهت استنباط می شود و به وسیله این روایات مشکل است که حکم به حرمت کرد.

۳- نکته دیگر آن است که تفاوتی میان نکاح دائم و موقت نیست؛ زیرا آیه ی «والمحصنات...»، هر دو را شامل می شود؛ زیرا ظهور آیه این است که ازدواج با زنان اهل کتاب جایز و حلال می باشد؛ خواه به طور دائم یا موقت باشد؛ البته مشهور حکم به جواز فقط در موقت داده اند؛ لکن اصل جواز نکاح شامل هر دو صورت می شود. گروهی از علما فتوا به جواز در دائم نیز داده اند؛ مثل: صاحب جواهر، سید اصفهانی، امام خمینی و آیت الله خویی (نک. نجفی، بی تاج ۳، ص ۳۹؛ موسوی اصفهانی، ۱۳۶۴ق: ص ۳۳۴؛ امام خمینی، ۱۹۸۱م: ج ۲، ص ۲۸۵؛ خویی، ۱۴۰۴ق: ج ۲، ص ۲۸۹) البته رعایت احتیاط را در ترک آن دانسته اند.

ب - کفویت

«الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطبیات للطیبین والطیبون للطبیات اولئک مبرئون مما یقولون لهم مغفرة و رزق کریم» (نور، ۲۶)

«الخبیثات للخبیثین» اشاره به زنان و مردان آلوده دامن و ناپاک دارد و این دو گروه زن و مرد اختصاص به همدیگر دارند و «الطبیات للطیبین» مراد زنان و مردان پاکدامن است که به همدیگر اختصاص دارند؛ با این اصل که «لام» به جهت اختصاص باشد. (آلوسی بغدادی، بی تاج ۸، ص ۱۳۶) این که مراد از زنان و مردان در این آیه چه در ناحیه پاکدامنی یا آلودگی باشد، بهترین معنی برای آیه به حساب می آید؛ به دلیل این که دنباله آیه «اولئک مبرئون مما یقولون» است و اولئک اشاره به افراد است. بنابراین، مراد افراد از آن طیب و خبیث است و این تمایل دو دسته به همدیگر، به

ازدواج پژوهی در آیات الهی

جهت مجانست، هم سنخ و هم جنس بودن است (طباطبایی، ۱۹۷۲م. ج ۲۵، ص ۹۹۶؛ زیرا افراد هر گروه و دسته، به گروه و دسته‌ی خود جذب می‌شوند و این به سبب قانون سنخیت است: «السنخية علة الانضمام».

مراد اولیه از خبیث بودن، عدم برخورداری از عفت و پاکدامنی است. این معنی اولی آیه است؛ اما از نظر ملاک و علت، معنای وسیعی دارد که منحصر به آلودگی و پاکی جنسی نیست؛ بلکه هرگونه ناپاکی فکری، عملی و زبانی را شامل می‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۶۹: ج ۱۴، ص ۴۲۳؛ قتل لایستوی الخبیث و الطیب...» (مأنده، ۱۰۰) زیرا به شراب هم خبیث اطلاق شده است؛ در مورد اعمال قوم لوط نیز، اطلاق خبیث شده است: «ونجیناه من القرية التي كانت تعمل الخبائث...» (انبیاء، ۷۴)

برطبق آیه «الخبثيات للخبیثین و الطیبات للطیبن» استفاده می‌شود که زنان هرزه و آلوده برای مردانی اند که همان‌گونه هستند؛ هم چنین زنان عقیفه و پاکدامن نیز برای مردانی اند که همان‌گونه هستند و احتمالاً از همین باب، روایات وارده در نهی از تزویج شارب الخمر و ازدواج با زنان ناپاک و آلوده دامن مطرح شده است:

- «قال رسول الله (ص) شارب الخمر لا یتزوج اذا خطب» (حر عاملی، ۱۴۰۹: کتاب النکاح، باب ۲۹، مقدمات نکاح، ج ۲)

- «عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر (ع) قال سألته عن الخبیثه أتزوجها قال: لا» (همان: باب ۱۴، ما یحرم بالمصاهرة و نحوها، ج ۳)

ج - لغو ملاک‌های جاهلی و ارزش‌های طبقاتی

اسلام و قرآن هرگز موقعیت اجتماعی و ارزش‌های طبقاتی را در هیچ امری ملاک قرار نداده است. ازدواج هم یکی از اموری است که می‌بایست زن و مرد در آن منزلت اجتماعی و موقعیت طبقاتی یکدیگر را در نظر نداشته باشند.

یکی از تلاش‌های پیامبر گرامی اسلام (ص) این بود که عقاید خرافاتی و مقررات خشک زمان جاهلیت و امتیازات طبقاتی که در مورد ازدواج حاکم بوده است، همه لغو و ریشه کن شوند.

زینب بنت جحش از قبیله ی قریش و دارای منزلت و موقعیت اجتماعی بالا و از زنان اولیه مهاجر و دختر عمه پیامبر (ص) بود. پیامبر (ص) از وی برای زید بن حارثه که یک برده ی آزاد شده بود و از بازار عکاظ خریداری شده بود، (اگر چه به واسطه اسلام و پیامبر (ص) موقعیت خوبی پیدا کرده بود) خواستگاری کرد. زینب راضی به این ازدواج نبود و به پیامبر (ص) گفت: «تزوج بنت عمتم مولا تک!؟» (طبرسی، ۱۴۰۲: ج ۴، ص ۳۰۹) و نیز گفت: «انا خیر منه حسباً» (طباطبایی، ۱۹۷۲: ج ۱۶، ص ۳۲۶، به نقل از تفسیر درالمنثور) اما پس از نزول آیه ی مبارکه «و ماکان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله أمران یكون لهنم الخیرة من امرهم و من یعص الله ورسوله فقد ضلّ ضللاً مبیناً» (احزاب، ۸۳۶) وی راضی به این ازدواج شد. (نک. ابن اثیر، ۱۳۷۷: ج ۳، ص ۲۴۴؛ ج ۵، ص ۴۶۳) اغلب مفسرین این شأن نزول را با اندک تفاوتی در ذیل آیه بیان کرده اند.

د- نسبیت ملاک ثروت و زیبایی

بر حسب آیات و روایات، زیبایی و ثروت هرگز نباید به تنهایی، ملاک همسرگزینی قرار گیرد. گاه در نظر گرفتن فقط زیبایی یا دارایی، موجب بطلان عقد می شود؛ مثل در نظر نگرفتن اسلام و گاه سبب بروز مشکلات و گرفتاری هایی می شود؛ مثل در نظر نگرفتن عفت و اخلاق همسر.

در قرآن کریم دو آیه وجود دارد که به مطلب فوق اشاره دارد و از آن عدم مطلق بودن ملاک زیبایی و ثروت در همسرگزینی استنباط می شود:

۱- آیه ی مبارکه «... و لا مة مؤمنة خیر من مشرکة و لو اعجبکم... و لعبد مؤمن خیر من مشرک و لو اعجبکم...» (بقره، ۲۲۱) اشاره دارد که زنان هر چند هم که زیبا و دارای مال و ثروت باشند، اما اگر ایمان نداشته و مشرک باشند، شخص مسلمان نمی تواند تن به این ازدواج دهد. آن چه که ملاک است، ایمان است؛ نه جمال و زیبایی یا مال و ثروت؛ لذا بردگان و کنیزان مؤمن (که اغلب آن ها از مال و ثروت، زیبایی و جمال بی بهره اند)، از زنان و مردان مشرک برترند؛ اگر چه دارای مال و جمال باشند. جمله «لو اعجبکم... و لو اعجبکم» مطلق است و شامل اعجاب در مال، جاه و زیبایی می شود و اساساً آیه دلالت بر کراهت قصد جمال و مال در ازدواج دارد. (سیوری، ۱۳۶۹: ج ۲، ص ۲۰۱)

از دواج پژوهی در آیات الهی

۲- آیه ی دوم در مورد پیامبر (ص) است: «لا یحل لک النساء من بعد و لا ان تبدیل بهن من ازواج و لو اعجبک حسنهن»، (احزاب، ۷۲) گرچه این آیه در خصوص پیامبر (ص) است، اما صحیح هست که دایره ی شمولش گسترده تر شود و از آن این نکته به دست آید که می بایست حکم خدا را در نظر داشت و از زیبایی و غیر آن صرف نظر کرد.

طبق شواهدی که از تاریخ استفاده می شود، پیامبر اسلام (ص) از ناحیه افراد و قبایل مختلف، تحت فشار بود که از آن ها همسر بگیرد و افتخار می کردند که پیامبر (ص) از آن ها همسر اختیار کند؛ حتی بعضی از زنان حاضر می شدند خود را هبه کنند و بدون مهر خود را در اختیار پیامبر بگذارند: «وامرأة مؤمنه ان وهبت نفسها للنبی» (احزاب، ۵۰) در این میان، شاید افرادی بودند که برای رسیدن به مقصود خود به این بهانه متوسل می شدند که همسران تو غالباً بیوه هستند و در میان آن ها زنانی یافت می شوند که هیچ بهره ای از جمال ندارند؛ از این رو، شایسته است با زنی صاحب جمال ازدواج کنی؛ قرآن به ویژه روی این مسأله نیز تأکید می کند که حتی اگر زنان صاحب جمال نیز باشند، حق ازدواج با آن ها را نخواهی داشت. (مکرم شیرازی، ۱۳۶۹، ج ۱۷، ص ۳۹۲) در این رابطه، به یک روایت نیز اشاره می شود: «عن ابی عبدالله (ع) اذا تزوج الرجل المرأة لجمالها او لمالها و کل الی ذلک و اذا تزوج لدینها رزقه الله المال و الجمال»؛ «امام صادق (ع) فرمود: اگر مردی با زنی به خاطر زیبایی یا ثروت او ازدواج کند، خدا او را با آن ها واگذار خواهد کرد؛ اما اگر به خاطر تدین او ازدواج کرد، خداوند ثروت و جمال را روزی او خواهد کرد.» (احر عاملی، ۱۴۰۹، ق: کتاب النکاح، باب ۱۴، مقدمات النکاح، ح ۱)

خواستگاری

مقدمه ی ازدواج، خواستگاری است. در زبان عربی و نیز قرآن به خواستگاری، خطبه اطلاق می کنند و ریشه ی خطبه از خطب به معنی تکلم و صحبت کردن بین دو نفر می باشد که در آن مراجعه کلام است و خطب المرأة خطبه زمانی گفته می شود که در امر تزویج با آن ها صحبت شود. (طباطبایی، ۱۹۷۲، ج ۲، ص ۲۴۳) و به خواستگار خاطب می گویند.

خواستگاری مرد از زن امری است که طبق مقتضای طبیعت مرد می باشد و این امر از همان

ابتدای خلقت بوده است: صاحب «من لایحضره الفقیه» حدیثی در مورد خلقت آدم و حوا نقل می‌فرماید که در قسمتی از آن این چنین آمده است: خداوند حوا را خلق کرد و دید که حضرت آدم نسبت به وی انس پیدا کرده و تمایل دارد که با او باشد، فلذا از آدم سؤال کرد: آیا می‌خواهی با او انس پیدا کنی و با تو انس داشته باشی و محبوب تو باشی بماند؟ حضرت آدم جواب داد: آری! خداوند فرمود: «فاخطبها الی فانها امتی» «او را از من خواستگاری کن؛ او کنیز من است.» (صدوق، ۱۴۰۱: ج ۳، ص ۲۲۹، حسینی بحرانی، ۱۳۳۴: ج ۱، ص ۳۳۹)؛ بنابراین مسأله خواستگاری مرد از زن، از همان ابتدای خلقت انسان بوده است و در اولین ازدواج انسان، خواستگاری مرد از زن بوده است؛ بنابراین، این ادعا که خواستگاری مرد از زن بر اساس فطرت است، ادعای گزافی نیست. با وجود این که اصل این است که مرد به خواستگاری زن برود، اما این مانع نمی‌شود که خواستگاری صورت دیگری نیز داشته باشد و پیشنهاد ازدواج از طرف زن و بستگان او باشد؛ هم چنان که حضرت شعیب پیشنهاد ازدواج یکی از دختران خود را به حضرت موسی (ع) داد و این از جهت صفات ویژه او، یعنی امین بودن و قوی بودن وی بود.

- «قالت احدهما یا ایت أستأجره ان خیر من أستأجرت القوی الامین قال انی ارید ان انکحک احدی ابنتی هاتین علی ان تأجرنی ثمانی حجج فان اتممت عشرأ فمن عندک و ما ارید ان أشق علیک ستجدنی ان شاءالله من الصالحین» (قصص، ۲۷-۲۶)

از این آیه استفاده می‌شود، آن چه امروز مطرح است که پیشنهاد پدر و اقوام دختر را در امر ازدواج با پسر عیب می‌دانند، درست نیست و هیچ مانعی ندارد پدر یا اقوام دختر شخصی را که لایق همسری با دختر خود می‌دانند، پیدا کنند و به او پیشنهاد ازدواج دهند؛ همان گونه که حضرت شعیب چنین کرد. (طباطبایی، ۱۹۷۲: ج ۱۶، ص ۶۹) پیشنهاد ازدواج از طرف شعیب (ع) همراه با صراحت و سادگی، بدون هیچ گونه تردید و کنایه و البته همراه با حفظ وقار، عظمت و احترام بود. مورد دیگر، ازدواج پیامبر (ص) با حضرت خدیجه (س) است، بنابر نقل‌هایی که به صورت متواتر رسیده است، در ابتدا حضرت خدیجه (س) مسأله ازدواج را به پیامبر (ص) پیشنهاد کرد؛ گرچه پیامبر (ص) پس از آن به صورت رسمی، از حضرت خدیجه (س) خواستگاری کرد. (عاملی، ۱۴۰۰: ج ۱، ص ۱۱۳)

خواستگاری‌های مجاز و غیرمجاز

قرآن ازدواج با محارم نسبی، سببی و رضائی را حرام کرده است؛ از این رو خواستگاری از این گونه زنان مجاز نیست؛ به طور کلی خواستگاری از زنانی مجاز است که خالی از موانع نکاح باشند. از مفهوم آیه ی: «و لا جناح علیکم فیما عرضتم به من خطبة النساءِ او اکنتم فی انفسکم علم الله انکم ستذکرونهن و لکن لاتواعدوهن سرا، الا ان تقولوا قولا معروفا و لاتعزموا عقدة النکاح حتی یبلغ الکتاب اجله...» (نقره، ۲۳۵) حرمت تصریح به خواستگاری (در عده وفات) از زنانی که شوهر آن ها وفات یافته، استفاده می شود؛ پس به طریق اولی خواستگاری از کسی که شوهر دارد یا زنانی که در عده رجعی به سر می برند، حرام است؛ زیرا آنان از آن جهت که از همدیگر ارث می برند و بر مرد واجب است، مسکن و نفقه زن را تضمین و تأمین کند، زن و شوهر محسوب می شوند. خداوند متعال می فرماید: «و یعولتھن احق بردهن» پس خواستگاری از آن ها، حداقل خواستگاری صریح، مجاز نخواهد بود.

اما زنانی که در حال عده ی وفات یا طلاق خلع و بائن هستند، خواستگاری نسبت به آن ها به صورت کنایه جایز است. (نجفی، بی تا، ج ۳۰، ص ۲۲۰) آیه ی مبارکه «و لا جناح علیکم فیما عرضتم به من خطبة النساءِ او اکنتم فی انفسکم» گرچه پس از بیان عده ی وفات زنان است، اما این حکم اختصاص به آن ها ندارد (همان) و شامل دیگر زنان که در این جهت شباهت دارند، نیز می شود. طلاق بائن و خلع به منزله ی شوهر نداشتن به حساب می آید، به دلیل این که اگر شوهران آن ها بخواهند دوباره با آن ها زندگی زناشویی داشته باشند، می بایست با عقد جدید صورت گیرد و در این جهت با دیگر زنان فرقی ندارند.

نگاه به زن هنگام خواستگاری

قرآن با آن که در ابتدا نگاه به زن نامحرم را مجاز ندانسته و آن را حرام به حساب آورده است: «قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم...» (نور، ۳۰) اما در مورد مردی که می خواهد با زنی ازدواج کند، نگاه وی را مجاز دانسته است که البته همراه با شرایط و محدودیت هایی می باشد.

برخی از مفسران، جمله ی «ولو اعجبک حسنهن» در آیه ی «و لایحل لک النساء من بعد و لا ان تبدل بهن من ازواج» (احزاب، ۵۲) را دلیل بر جواز نگاه مرد به زن هنگام خواستگاری گرفته اند (مکارم شیرازی، ۱۳۶۹: ج ۱۷، ص ۴۹۴؛ قرطبی، ۱۹۶۷: ج ۱۴، ص ۲۲۰) زیرا لازمه ی «اعجبک حسنهن» این است که وی را ببیند و متوجه زیبایی او بشود. فلسفه این حکم آن است که انسان با بصیرت کامل همسر خود را انتخاب کند و در نهایت از ندامت و پشیمانی های آینده که پیمان زناشویی را به خطر می افکند، جلوگیری شود؛ چنان که در حدیثی از پیامبر (ص) آمده است که به یکی از یاران خود که می خواست با زنی ازدواج کند فرمود: «انظر الیها اجدر ان یدوم بینکما» «به او نگاه کن؛ هر آینه این امر به دوام زندگی شما کمک خواهد کرد.» (همان)

در حدیثی دیگر از امام صادق (ع) آمده است که در پاسخ به این سؤال که آیا مرد می تواند هنگامی که تصمیم به ازدواج گرفته است، فرد مورد نظر را به دقت بنگرد و به صورت و پشت سر او نگاه کند، فرمود: «بله، اشکال ندارد مرد به صورت و پشت سر همسر آینده خود نگاه کند.» (حر عاملی، ۱۴۰۹: کتاب النکاح، باب ۳۶، مقدمات النکاح، ح ۳)

اذن ولی در ازدواج

در اسلام این مطلب مسلم است که دختر و پسر اگر به حد بلوغ رسیده باشند و دارای رشد عقلی نیز باشند، به این معنی که از نظر اجتماعی به این اندازه از رشد فکری و عقلی رسیده باشند که بتوانند به طور شخصی مال خود را حفظ کنند و مصلحت خویش را بدانند، در این هنگام می توانند مال و ثروت خویش را خود به دست گیرند و خود اختیاردار آن باشند؛ بنابراین پدر، مادر یا دیگر افراد حق دخالت یا نظارت نسبت به امور مالی آن ها را ندارند.

در مورد ازدواج و اختیار همسر در مورد پسران نیز چنین است؛ اگر آن ها عاقل و بالغ و دارای رشد فکری باشند، نسبت به امر ازدواج خود اختیاردار هستند و کسی حق ولایت بر آن ها را ندارد و رضایت آن ها نسبت به ازدواج، در صحت عقد کافی است و نیاز به اجازه ی شخص دیگر نیست؛ اما در مورد دختران، اجازه ولی شرط است. البته رضایت و اذن ولی، در ازدواج دوشیزگانی که به حد بلوغ و رشد عقلانی رسیده اند، مورد بحث و اختلاف است. بعضی از

ازدواج پژوهی در آیات الهی

علماء از آیه ی مبارکه ی «الا ان یعفون او یعفوا الذی بیده عقدة النکاح» (بقره، ۲۳۷) اختیار دار مطلق، ولی را استنباط می کنند. صاحب کنزالعرفان در این رابطه می گوید: «آیه دلالت دارد بر این که ولایت بر زن، اصلاتی است؛ به دلیل کلمه ی «بیده» که دلالت بر ملکیت دارد؛ زیرا کلمه ی «ید» (در دست بودن) در عرف مردم، نشانه ی مالکیت است. معنی آیه کاملاً روشن نیست؛ ولی روایات آن را توضیح داده است. علما از انمه (ع) نقل کرده اند: ولایت چهارگونه است: اول، ولایت خویشاوندی (قربانیه) است و این منحصر در پدر و پدر بزرگ می باشد و دیگر خویشان ولایتی ندارند؛ این ولایت بر فرزندان غیر بالغ یا فرزندان که جنون بر آن ها عارض شده، می باشد و در مورد دختران باکره رشیده، اختلاف نظر است. دیدگاه صحیح و قوی تر این است که ولایت بر این دختران نیست؛ همان گونه که بر اموال آن ها ولایت ندارند؛ پس در مورد ازدواج نیز ولایت ساقط است.» (السیوری، ۱۳۶۹ق: ج ۲، ص ۲۰۸)

از مجموع آن چه که گذشت، این مطلب به دست می آید که دختر، در صورتی که بالغه و رشیده باشد، اصل این است که خود اختیار دار خود می باشد؛ اما احتیاط در این است که رضایت هر دو معتبر باشد. بنابراین رضایت دختر به طور مسلم معتبر است و می بایست رضایت وی را جلب کرد.

در مورد زنانی که یکبار شوهر کرده و اکنون بیوه می باشند، رضایت و اذن ولی لازم نیست و امر ازدواج به دست خود آن ها می باشد «و اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فلا تعضلوهن ان ینکحن ازواجهن اذا تراضا و بینهم بالمعروف...» (بقره، ۲۳۲) این آیه در مورد زنان مطلقه است و می فرماید: وقتی که عده ی آنان به سر آمد، کسی حق ندارد آن ها را از ازدواج با کسی که مورد رضایت آن ها است و عقل و شرع آن را صحیح می داند، منع کند.^۱

ظاهر خطاب آیه به اولیا و کسانی که نازل منزله ی آن ها شمرده می شوند، می باشد؛ بنابراین آیه دلالت دارد که اولیا و کسانی که نازل منزله آن ها هستند، حق ندارند آن ها را از ازدواج منع کنند و می رساند که رضایت آن افراد ضرورت ندارد یا لا اقل آیه دلالت بر تأثیر ولایت و رضایت

۱- این که مراد از «ازواجهن» شوهران سابق آن ها باشد یا مردانی که در آینده شوهران آن ها خواهند بود، اثری در دلالت آیه ندارد و معنای آیه را تغییر نمی دهد.

آن‌ها ندارد. (طباطبایی، ۱۹۷۲م: ج ۲، ص ۲۳۸)

«فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنكح زوجاً غیره فان طلقها فلا جناح علیهما ان یتراجعا...» (بقره، ۲۳۰) این آیه در مورد طلاق سوم است و زن در صورتی می‌تواند رجوع کند که با محلی ازدواج کند. از جمله‌ی «حتی تنكح زوجاً غیره» که در مورد ازدواج با محلل است و جمله‌ی «فلا جناح علیهما ان یتراجعا» که در مورد ازدواج با شوهران سابق آن‌ها است، این مطلب به دست می‌آید که خود زن اختیار دارد که شوهر خویش را انتخاب کند؛ زیرا فعل «تنكح و یتراجعا» را نسبت به خود زن داده است و این دلالت دارد بر این که زن به طور مستقیم در امر ازدواج خویش دلالت دارد و نه تصمیم و اراده‌ی دیگری؛ زیرا اصل در اسناد فعل به فاعل حقیقت نسبت فاعلیت به اوست و این از اطلاق آیه نیز استفاده می‌شود.

درباره‌ی زنانی که شوهران آن‌ها از دنیا می‌روند، پس از گذراندن عده، قرآن می‌فرماید: «... فلا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن...» (بقره، ۲۳۴) این آیه دلالت دارد بر این که زنانی که شوهران آن‌ها از دنیا رفته‌اند، پس از طی عده و وفات، هر تصمیمی که نسبت به امور خود بگیرند، آزاد هستند و کسی حق دخالت در کار آن‌ها را ندارد؛ البته به شرط آن که تصمیم‌های آن‌ها مورد پسند و رضایت شرع، عقل و عرف متشرعه باشند؛ یکی از این تصمیم‌ها درباره‌ی ازدواج است و این که با چه کسی ازدواج کنند.

سنن جاهلیت در ازدواج

الف - نکاح المقت

یکی از رسوم غلط عصر جاهلیت این بود که هرگاه مردی فوت می‌کرد، پسر بزرگ وی، همسر متوفی را (در صورتی که مادرش نبود) با انداختن پارچه‌ای بر او، مانند سایر اموال به ارث می‌برد. اگر این زن زیبا بود با وی ازدواج می‌کرد، بدون این که مهری بپردازد و اگر تمایلی به وی نداشت، او را به دیگری تزویج می‌نمود و مهریه وی را دریافت می‌کرد یا با منع وی از ازدواج او را زندانی می‌کرد تا پس از مرگ و ارث اموال او بشود. (ر.ک. مطهری، ۱۳۴۹: ص ۲۴۱؛ طباطبایی، ۱۹۷۲م: ج ۴، ص ۲۵۴) مرحوم طبرسی این موضوع را در ذیل آیه «... لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها...» (نساء، ۱۹)

ازدواج پژوهی در آیات الهی

بیان کرده است. قرآن به طور صریح از این کار نهی فرموده است: «ولا تنکحوا ما نکح آبائکم من النساء الا ما قد سلف انه کان فاحشه و مقتاً و ساء سبیلاً» (نساء، ۲۲)

شأن نزول آیه، بدین قرار است: زمانی که یکی از انصار به نام ابوقیس از دنیا رفت، فرزندش قیس به نامادری خود پیشنهاد ازدواج نمود؛ آن زن گفت: من تو را فرزند خود می دانم و چنین کاری را شایسته نمی بینم؛ ولی با این حال از پیامبر (ص) کسب تکلیف می کنم. زن موضوع را خدمت پیامبر (ص) عرض کرد و کسب تکلیف نمود؛ در این هنگام آیه ی فوق نازل شده و از این کار به شدت نهی شد. (طبرسی، ۱۴۰۳: ج ۲، ص ۲۶) این آیه سه قبح را برای ازدواج با نامادری شمرده است:

۱- «فاحشه» و آن اشاره به قبح عملی است.

۲- «مقتاً»، کنایه از قبح شرعی است.

۳- «ساء سبیلاً»، قبح عرفی را می رساند؛ بنابراین آیه تنفر کامل و شدید را می رساند. (آوسی، بی تا: ج ۲، ص ۱۸۴) مرحوم طبرسی می نویسد: مردم جاهلی این ازدواج را مقت (تنفر آمیز) و فرزندان که ثمره ی آن بودند، مقیت می نامیدند. (طبرسی، ۱۴۰۳: ج ۲، ص ۲۶)

ب- نکاح البدل

یکی دیگر از سنت های بسیار ناپسند حاکم بر جامعه عرب جاهلی این بود که هرگاه مردی از زن فرد دیگری خوشش می آمد، همسر خود را با همسر آن مرد معاوضه می کرد و زنان نیز در مقابل هوای نفسانی مردان چاره ای جز تسلیم نداشتند. این مبادله با الفاظ خاصی نظیر «انزل الی عن امرأتک انزل لک عن امرأتی» یا «انزل الی عن دابتک انزل لک عن دابتی» صورت می گرفت. شیخ صدوق در جامع الاخبار ماجرای در ارتباط با نکاح البدل به این مضمون نقل می کند: عیینه بن حصین از روسای قبایل عرب با شنیدن اوصاف پیامبر (ص) به دیدار ایشان راغب شد، با آن که مسلمان نشده بود، به مدینه رفت؛ زمانی که به منزل پیامبر (ص) رسید، بدون اذن وارد خانه شد، عایشه کنار پیامبر نشسته بود. حضرت با لحنی شدید به او خطاب کرد: چرا بی اجازه وارد شدی؟ عیینه پاسخ داد: اشراف برای ورود اجازه نمی گیرند، زیرا کسب اجازه ننگ و عار

است. پیامبر (ص) این آیه را تلاوت فرمود: «یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا و تسلّموا علی اهلها ذلکم خیر لکم لعلکم تذكرون» (نور، ۲۷) عینہ پس از مشاهده ناراحتی پیامبر اکرم (ص)، جهت تسکین ایشان گفت: «اعن هذه الحمیراء فی جنبک»، «آیا به خاطر این زن سرخ روی که در کنار توست؟» و بعد ادامه داد: «افلا انزل عن احسن الخلق و تنزل عنها»، «آیامی خواهی زیباترین خلق (زن خودم) را به تو دهم و تو او را زن من قرار دهی؟» پیامبر (ص) در جواب فرمود: «این سنت جاهلیت است و اسلام آن را ممنوع کرده است.» (خرزازی نیشابوری، ۱۳۶۹: ج ۱۶، ص ۱۱؛ قرطبی، ۱۹۶۷: ج ۱۴، ص ۲۲۰)

خداوند متعال در این رابطه می فرماید: «لا یحل لک النساء من بعد و لا ان تبدل بهن من ازواج» (احزاب، ۵۲) فخر رازی در تفسیر خود می گوید: «آیه «ولا ان تبدل بهن» کار مردم جاهلی را حرام کرده است؛ زیرا آن ها همسران خود را با همسران دوستان خود عوض می کردند.» (رازی، بی تا: ج ۲۵، ص ۲۲۲)

ج - نکاح الجمع

ثروتمندان عرب به جهت زیاد شدن ثروت خود، کنیزان زیبا یا زنان بی بندوبار را جمع می کردند و آن ها را بیشتر به جهت استفاده ی مادی به زنا و ادار می کردند و این زنان به طور رسمی عنوان «روسپی» داشتند. این گونه زنان معمولاً بالای خانه ی خود پرچمی می زدند و با آن علامت شناخته می شدند. اگر فرزندان از این زنان به دنیا می آمد، همه ی مردانی که با آن ها ارتباط داشتند، جمع می شدند و آن گاه کاهن و قیافه شناس می آوردند؛ قیافه شناس از روی مشخصات قیافه، رأی و نظر می داد که این فرزند از آن کیست، آن مرد هم مجبور بود، نظر قیافه شناس را بپذیرد و آن فرزند را فرزند رسمی و قانونی خود بداند. (مطهری، ۱۳۶۹: ص ۳۶۷؛ نوری، ۱۳۵۴: ص ۶۰۶) این زنان به «قینات» یا به نام «ذوات الرایات» معروف بودند. این آیه ی مبارکه ناظر به این عمل است: «... و لا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصناً لتبتغوا عرض الحیاة الدنیا...» (نور، ۳۳) علی بن ابراهیم قمی، ذیل آیه بیان می کند: «عرب و قریش این گونه بودند که کنیزکان را می خریدند و بر آن ها مالیات سنگین قرار می دادند و به آن ها می گفتند بروید به طرف

ازدواج پژوهی در آیات الهی

فاحشه گری و درآمد به دست آورید؛ خدا آن ها را از این کار نهی کرد.» (قصی، ۱۳۸۷: ج ۲، ص ۱۰۲) مرحوم طبرسی می نویسد: «قیل ان عبدالله بن ابی کان له ست جواری یکرهن علی الکسب بالزنا» (طبرسی، ۱۴۰۳: ج ۴، ص ۱۴۰) نزول این آیه ظاهراً قبل از حرمت زنا و نزول آیه مربوط به آن است و این که بعد از نزول تحریم باشد، ضعیف است. (طباطبایی، ۱۹۷۲: ج ۱، ص ۱۱۸)

د- نکاح الخدن

در عصر جاهلیت، برخی از مردان به برقرار کردن روابط پنهانی با زنان عادت داشتند. این نوع نکاح نه تنها مستلزم مهر و نفقه نبود، بلکه به جهت آن که در خفا صورت می گرفت، مورد تقبیح هم واقع نمی شد. (ک. نوری، ۱۳۵۴: ص ۶۰۵؛ و کیلی، ۱۳۷۰: ص ۶۵) مرحوم طبرسی در ذیل آیه: «و من لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات المؤمنات فمن مملکت ایمانکم من فیتیاتکم المؤمنات والله اعلم بایمانکم بعضکم من بعض فانکحوهن باذن اهلهن و اتوهن أجورهن بالمعروف مُحصنات غیر مسافحات و لا متخذات اخدان...» (تسه، ۲۵) می فرماید: «گروهی در زمان جاهلیت بودند که زنا ی علنی را بد می دانستند و تقبیح می کردند؛ اما گرفتن دوست پنهانی و ارتباط داشتن با وی را منع نمی کردند.» (طبرسی، ۱۴۰۳: ج ۴، ص ۳۴)

«خدن» در لغت به معنی دوست و مصاحب است؛ اما این جا به دوست از جنس مخالف که با وی رابطه داشته باشد، اطلاق شده است و به زن و مردی گفته می شود که با یکدیگر رابطه پنهانی برقرار کرده باشند؛ زیرا قرآن هر دو صورت را بیان کرده است: «و لا متخذات اخدان؛ و لا متخذی اخدان.» فخر رازی می گوید: «در زمان جاهلیت برخی از زنان و مردان به طور مخفیانه با یکدیگر دوست می شدند و زنا می کردند؛ مردم نیز فقط به حرمت زنا ی آشکار معتقد بودند، ولی زنا ی پنهانی را جایز می دانستند.» (رازی، بی تاج، ۸۰، ص ۶۳)

ه- حرمت ازدواج با همسر پسر خوانده

اعراب جاهلی، به جهت علاقه شدید، نسبت به داشتن فرزند پسر تفاخر می کردند و کسانی که از داشتن پسر محروم بودند، پسر خوانده ای برای خود برمی گزیدند و آن فرزند را به عنوان فرزند واقعی به حساب می آوردند و تمام دستورات و احکام فرزند واقعی و حقیقی را بر او اجرا

می کردند؛ از قبیل ارث بردن و حرمت ازدواج با همسران آن ها و... این در میان اعراب رسم بود. (طباطبایی، ۱۹۷۲م: ج ۲، ص ۱۷۳؛ مطهری، ۱۳۶۹: ص ۲۸۰) قرآن اشاره به این مسأله دارد: «و ما جعل ادعیائکم ابنائکم ذلک قولکم بافوا حکم واللہ یقول الحق و هو یتهدی السبیل ادعوهم لا بائهم هو اقسط عند اللہ فان لم تعلموا ابائهم فاخوانکم فی الدین و موالیکم...» (احزاب، ۵-۴) خداوند متعال می فرماید: این نسبت فرزندى فقط نسبت قولی است و حقیقت نمی تواند داشته باشد؛ بلکه باید آن ها را به پدران واقعی نسبت دهید.

در برخی تفاسیر ذیل آیه «و ما جعل ادعیائکم ابنائکم» از امام صادق (ع) روایت شده است: سبب نزول آیه این بود که وقتی رسول الله (ص) با خدیجه ازدواج کرد، به منظور تجارت به بازار عکاظ رفت و در آن جا زید را دید که در معرض فروش قرار گرفته است، او را جوانی زیرک و تیزهوش و عقیف یافت؛ پس وی را خریداری کرد و همین که به نبوت رسید، زید را به سوی اسلام دعوت کرد، زید هم پذیرفت؛ از آن روز به بعد مردم به وی فرزند محمد (ص) گفتند. از سوی دیگر، وقتی حارثه بن شراحیل، از ماجرای پسرش زید خبر دار شد، به مکه آمد و نزد ابوطالب رفت و گفت: پسر من زید، در حادثه ای اسیر شده است، از این رو، نزد محمد (ص) است؛ از وی بخواه، زید را به من بفروشد، یا آزادش کند و غلامی دیگر به جای آن قبول کند. ابوطالب نزد پیامبر (ص) رفت و با ایشان صحبت کرد. حضرت فرمود: من او را آزاد کردم، هر جا می خواهد برود. زید گفت: به هیچ وجه، هرگز، تا زنده ام از رسول خدا (ص) جدا نمی شوم. حارثه پدر زید گفت: آیا دست از شرافت دودمان خود برمی داری؟ زید دوباره همان جمله را تکرار کرد. حارثه گفت: مردم شاهد باشید، زید پسر من است، من از او ارث می برم. با این حال مردم می گفتند: زید بن محمد، پس از مدتی پیامبر زینب بنت جحش را به ازدواج زید بن حارثه درآورد. اما این دو با هم سازگاری نداشتند و زید، زینب را طلاق داد و پس از گذراندن عده، پیامبر (ص) با زینب ازدواج کرد. مردم با دیدن این ماجرا گفتند: پیامبر (ص) با عروس خود یعنی همسر طلاق داده شده زید ازدواج کرده است و او را طعن می زدند؛ زیرا آن را حرام دانسته و زن پسر خوانده را مانند زن پسر واقعی به حساب می آوردند. منافقین هم به ماجرا دامن زده و می گفتند: زنان پسران ما را بر ما حرام می کند، آن وقت خودش با همسر پسرش ازدواج می کند؛

در این جا بود که آیه‌ی «ماجعل ادعیائکم ابنائکم...» نازل شد. (ز.ک. قمی، ۱۳۸۷ق: ج ۲، ص ۱۷۳؛ طباطبایی، ۱۹۷۲م: ج ۱۶، ص ۲۸۰؛ سیوطی، ۱۴۰۳ق: ج ۶، ص ۵۶۳) آیه‌ی «... فلما قضی زید منها وطراً زوجناکها لکی لایکون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذ اقضوا منهن وطراً وکان امرالله مفعولاً» (احزاب، ۳۷) در جواب منافقین و کسانی که نسبت به این کار پیامبر ایراد می گرفتند، نازل شد و این به دلیل حساسیت زیاد آن ها بر این امر و خرافاتی بود که در ذهن آن ها رسوخ پیدا کرده بود. از این رو، می بایست خود پیامبر (ص) این سنت غلط را می شکست و حرمت آن را از ذهن ها دور می ساخت.

و - تعدد نامحدود زوجات

در میان قبایل عرب، تعدد نامحدود زوجات رواج داشت. میل مفرط افراد به افزایش فرزندان و تفاخر به آن، موجب تکثیر نفرات قبیله به منظور دفاع در برابر مهاجمین و عوامل متعدد دیگر، مردان را واهی داشت که با زنان دیگر نیز از دواج کنند و این دارای حد و حصری نبود. گاه شمار زنان یک مرد، از صد تن تجاوز می کرد. البته این اختصاص به اعراب نداشت، بلکه انواع مشابه آن ها در دیگر ملل، اقوام و کشورها حتی زشت تر از آن ها وجود داشته است. افرادی در تاریخ نام آن ها آمده است که وقتی مسلمان شده اند، بیش از چهار زن داشته اند؛ از آن ها نام مردی به نام غیلان بن اسلمه برده می شود که ده زن داشت. پیغمبر (ص) او را وادار کرد که شش تن از آن ها را رها کند. هم چنین مردی به نام نوفل بن معاویه، پنج زن داشت؛ پس از آن که اسلام اختیار کرد، رسول گرامی اسلام امر کرد یکی از آن ها را رها کند. (مطهری، ۱۳۶۹: ص ۴۴۶) مردی به نام قیس بن حارثه که هشت زن داشت، پیامبر (ص) فرمود: «چهار زن را انتخاب کن و باقی آن ها را رها کن.» (سیوطی، ۱۴۰۳ق: ج ۲، ص ۴۲۹)

تعدد زوجات بیش از چهار زن، در میان ایرانی های مجوس نیز بوده است. قرآن در مورد تعدد زوجات آن رابی حد و حصر نگذاشته است؛ بلکه آن را محدود به چهار تن با شرط رعایت عدالت در میان آن ها کرده است:

«و ان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان

خفتم الأتعذلو افواحدة أو ما ملكت إيمانكم ذلك ادنى الأتعولوا» (نساء، ۳)

ز- ازدواج هم زمان با دو خواهر

از آیات قرآن که تحریم موارد ازدواج را بیان می کند، فهمیده می شود که قبل از اسلام در میان اعراب ازدواج با دو خواهر در یک زمان شیوع داشته است؛ ولی بعد از آمدن اسلام، پیامبر (ص) آن را منع کرد: «حرمت علیکم امهاتکم... و أن تجمعوا بین الاختین إلا ما قد سلف...» (نساء، ۲۳) از جمله «الا ما قد سلف» این امر به دست می آید که قبل از اسلام، ازدواج هم زمان با دو خواهر شیوع داشته است.

آیات شریفه ی فوق در نفی و نهی از رسومات و سنن جاهلی که ریشه در تحقیر و تنزل مقام زن داشته است، موجب اعتلای شخصیت زن و قرار دادن وی در جایگاه واقعی اش می شود. با الگوبرداری از آیات شریفه قرآن کریم، مفاهیمی مانند، جایگاه برجسته ی ازدواج، ضرورت تشکیل خانواده، انتخاب همسر و ... استنباط می شود. این تألیف با اعتراف به نقصان معرفت بشری در برابر معارف بیکران قرآنی، در صدد دستیابی به این مفاهیم عظیم برآمد؛ هر چند اذعان دارد که با توجه به ناگفته های بسیار و اهمیت موضوع فوق، امکان و قابلیت پژوهش های فراوان در این زمینه وجود دارد.

فهرست منابع:

- ♦ آلوسی بغدادی، شهاب‌الدین السید محمود: «تفسیر روح المعانی»، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بلوغ الادب، بی تا.
- ♦ ابن اثیر، علی بن محمد: «اسد الغابه فی معرفة الصحابه»، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۷ق.
- ♦ ابن فارس، احمد: «مقایس اللغة»، مصر، مکتبه المصطفی البابی المجلسی، چ دوم، ۱۳۸۹ق.
- ♦ جوادی آملی، عبدالله: «زن در آینه جلال و جمال»، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، چ اول، ۱۳۶۹.
- ♦ حر العاملی، محمد بن حسن: «وسائل الشیعه»، قم، انتشارات آل‌النبی، چ اول، ۱۴۰۹ق.
- ♦ حسینی بحرانی، سید هاشم: «البرهان فی تفسیر القرآن»، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۳۴.
- ♦ خزاعی نیشابوری، حسین بن علی: «روض الجنان و روح البیان فی تفسیر القرآن (مشهور به تفسیر ابو الفتوح رازی)»، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۹.
- ♦ خمینی، روح‌الله: «تحریر الوسیله»، بیروت، دارالتعارف، ۱۹۸۱م.
- ♦ خوئی، سید ابوالقاسم: «مستند العروة الوثقی»، نجف، انتشارات مدرسه دارالعلم، ۱۴۰۴ق.
- ♦ رازی، فخرالدین: «تفسیر الکبیر»، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، بی تا.
- ♦ السیوری، جمال‌الدین المقداد: «کنز العرفان فی فقه القرآن»، تهران، انتشارات مرتضوی، چ چهارم، ۱۳۶۹ق.
- ♦ سیوطی، جلال‌الدین: «تفسیر درالمنثور»، بیروت، انتشارات دارالفکر، چ اول، ۱۴۰۳ق.
- ♦ صدوق، محمد بن علی: «من لا یحضره الفقیه»، بیروت، دارالصعب دارالتعارف، ۱۴۰۱ق.
- ♦ صفائی، سید حسین: «حقوق خانواده»، تهران، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
- ♦ طباطبایی، سید محمد حسین: «المیزان فی تفسیر القرآن»، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۹۷۲م.
- ♦ طبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن: «مجمع البیان»، قم، مکتبه آیه الله النجفی مرعشی، ۱۴۰۳ق.
- ♦ عاملی، جعفر مرتضی: «الصحيح من سيرة النبي الاعظم»، قم، بی تا، ۱۴۰۰ق.
- ♦ عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه: «تفسیر نور الثقلین»، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چ دوم، بی تا.
- ♦ قرطبی، محمد بن احمد: «الجامع لاحکام القرآن»، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۶۷م.
- ♦ قطب، سید: «تفسیر فی ظلال القرآن الکریم»، بیروت، دار الشروق، چ نهم، ۱۴۰۰ق.
- ♦ قمی، علی بن ابراهیم: «تفسیر القمی»، قم، دارالکتب للطباعة والنشر، چ دوم، ۱۳۸۷ق.
- ♦ کلینی رازی، محمد ابی جعفر: «اصول الکافی»، بیروت، دارالصعب دارالتعارف، چ چهارم، ۱۴۰۱ق.
- ♦ مجلسی، محمدباقر: «بحار الانوار»، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ سوم، ۱۴۰۳ق.
- ♦ مصطفوی، حسن: «التحقیق فی کلمات القرآن»، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۶۰.
- ♦ مطهری، مرتضی: «نظام حقوق زن در اسلام»، تهران، انتشارات صدرا، چ چهاردهم، ۱۳۶۹.
- ♦ معرفت، محمد هادی: «التمهید فی علوم القرآن»، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، چ دوم، ۱۳۶۶.